



۲۰۱۷/۰۷/۲۶



حامد فارانی

ويادنيای مست وهشيار دنيای متاع! يادنيای بدون پرسش و پاسخ!

وقتی اخبار دلخراش را در تلویزیون ها و رسانه های چاپی دیدم و خواندم می خواستم در باره اوضاع افغانستان و جهان مطلبی بنویسم و دردم و احساسم را منحيث یک مسلمان ، یک افغان و بلاخره منحيث یک انسان این کره آبی ! (هر کس در این کره خاکی زندگی می کند حق دارد نظر خود را بیان کند) بیان کنم صفحاتی از کاغذ ها را سیاه کردم اما مطلبی که مرا راضی کند و گویای درد اوضاع فعلی باشد سطری روی کاغذ نیامد بالاخره شعر از پروین اعتصامی شاعره انسان دوست به ذهنم آمد بنام (مست وهشيار) که شاید تکراری باشد اما بنظر من این شعر شعری است که هرگز تکرار نیست تازه گی خاص خود را در هر مقطع از زمانی دارد و از شعرهای است که هیچوقت تکراری گفته نمی توانیم بخاطریکه در زندگی روزمره ما انسان ها بیت بیت آن و مصرع مصرع آن را با چشم بینا می بینیم پس آن را بشما هموطنان عزیزم و درد کشیده افغانستان و به تمام مردم درد کشیده جهان تقدیم می کنم که این شعر نه تنها گویا اوضاع افغانستان است بلکه در کل گویای اوضاع جهان انسانی می باشد.

مست وهشيار



محتسب، مستی به ره دید و گریبانش گرفت
مست گفت ای دوست، این پیراهن است، افسار نیست
گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان میروی
گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست
گفت: می باید تو را تا خانه قاضی برم
گفت: رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست
گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم
گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست
گفت: تا داروغه را گونیم، در مسجد بخواب
گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست
گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان
گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست
گفت: از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم
گفت: پوسیدست، جز نقشی ز بود و تار نیست
گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه
گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست
گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی
گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست

گفت: باید حد زند هشيار مردم، مست را
گفت: هشياری بیار، اینجا کسی هشيار نیست

د پانو شمیره: له 1 تر 1

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ